

یک نظریه صوری شده^۱ اخلاقی*

هری جی. گنسلر ترجمه مهدی اخوان

چکیده: هری جی. گنسلر منطق دان و فیلسوف اخلاق آمریکایی، تلاش می کند با صورت بندی منطقی - صوری دیدگاه خاص خود در فلسفه اخلاق آن را در قالب اصل موضوعی - نمادین در آورد. او ابتدا به تعبیر عقلانیت عملی و تفسیر مهمترین جزء آن، یعنی سازگاری می پردازد. و سپس قاعده طلایی را به عنوان مهمترین اصل اخلاقی صوری مطرح و روایتهای مناسب و نامناسب آن را از هم تفکیک کرده و در نهایت برهان قاعده طلایی را هم به صورت فلسفی تنسیق کرده و هم در قالب دستگاه منطق صوری نمادین می کند.

گنسلر علاوه بر آثار فلسفی و منطقی محض، در برخی کتابها و مقاله های خود به تلفیق این دو قلمرو می پردازد که هم توانمندی های منطق نمادین در حوزه های مختلف را به نمایش می گذارد و هم برای احتراز از ابهام و مغالطه های مفهومی به صوری سازی براهین فلسفی می پردازد و این مقاله نمونه ای است بارز از این تلاش ها. او با چنین کاری سعی دارد اخلاق را هم به جمع و جرگه علوم دقیقه وارد کند.

کلید واژه ها: منطق فلسفی، فلسفه اخلاق، سازگاری، قاعده طلایی، عقلانیت اخلاقی و عملی.

گفتار حاضر صورت بندی و تنسيق منطقی و دقیقی از نظریه ای اخلاقی به دست می دهد که بر اندیشه های برگرفته از ایمانوئل کانت و آر. ام. هر مبنی است^(۱) و نمونه ای است از نحوه کار بست منطق در جهت صوری کردن^۱ و نمادین ساختن دیدگاه های فلسفی وسیع تر. قاعده ها در این بخش، روایتی از قاعده طلایی را به نمایش می گذارند (قاعده ای که به اجمال و با مسامحه این چنین است: «با دیگران آن گونه رفتار کن که می خواهی با تو رفتار شود»).

نخست، کار خود را با بررسی مفهوم کلی و عام عقلانیت عملی (ناظر به عمل) آغاز می کنیم، عقلانیتی که سازگاری نقش ویژه و بارزی در آن دارد، سپس توجه خودمان را به یکی از اصول مربوط به سازگاری، یعنی قاعده طلایی معطوف می کنیم. پس از آن که مشکلات و مسائلی را که تعبیر عادی و معمولی این قاعده دارد بررسی کردیم، روایت مناسب تری از قاعده طلایی را تنسيق کرده^۲ و یک استدلال شهودی و آشنا به سود آن اقامه می کنیم. آنگاه دستگاه و نظامی منطقی (مشمول بر نمادها و قواعد استنتاج) را برای صوری کردن [منطقی] این مطالب می افزایم و در نهایت، این گفتار را با ارائه یک برهان صوری [محض] راجع به قاعده طلایی برحسب نمادهای منطقی به پایان می بریم.

۱. عقلانیت عملی^۳

با آن که مؤلفه ها و قوای غیر عقلی (هم چون احساسات و عواطف و عوامل فرهنگی) نقش بالایی در تفکر اخلاقی ما بازی می کنند، قوای عقلی هم می تواند اهمیت [خاص خود را] می تواند داشته باشند. در این جا باید سه بُعد اصلی عقلانیت عملی را از هم تفکیک کنیم: آگاهی از واقعیات، به کارگیری قوه تخیل (برای تصور نقش معکوس) و سازگاری.

آگاهی از واقعیات^۴ مستلزم آن است که درباره مطلب مورد نظر خود، از واقعیات آگاه باشیم که این شامل [آگاهی از] اوضاع و احوال، گزینه ها، عواقب و پیامدها و چند مورد دیگر می شود. به میزانی که آگاهی ما نادرست بوده یا در جهل باشیم، به همان میزان تفکر اخلاقی مان نیز معیوب و ناقص است. البته، ما هیچ گاه نمی توانیم از تمامی واقعیات آگاه شویم، در بیشتر اوقات فرصت کافی برای تحقیق درباره یک مسئله نداریم و باید به سرعت دست به عمل بزنیم. اما می توانیم کمابیش و به طور نسبی از روی آگاهی و شناخت عمل کنیم. در شرایط مساوی حکم [اخلاقی] آگاهانه تر، عقلانی تر است.

همچنین لازم است از خودمان و نحوه شکل‌گیری احساسات و عواطف و باورهای اخلاقی مان آگاه باشیم. این امر از آن جهت اهمیت دارد که اگر ما خاستگاه عواطف و باورهای اخلاقی مان را بشناسیم، می‌توانیم تا اندازه بسیاری تعصبات^۵ خود را از بین ببریم. برای مثال، برخی افراد نسبت به گروه غیر خودی، دشمنی می‌ورزند چراکه، زمانی که کم‌سن و سال‌تر بوده‌اند، این‌گونه تربیت و آموزش دیده‌اند. در صورتی که آنها از ریشه خصومت خود [که تعلیم و تربیت دوره کودکی بوده است] آگاه شده و تجربه بیشتری کسب کنند، ممکن است نگرش‌هایشان تغییر کند. در چنین شرایطی نگرش‌های این افراد از عقلانیت کمتری برخوردار است؛ چرا که علت آن عدم خودشناسی^۶ و بی‌بهره بودن از تجربیات [بیشتر] است.

به کارگیری قدرت تخیل^۷ (معکوس کردن نقش در ذهن) عبارت است از آگاهی شفاف، روشن و دقیق از وضعیت افرادی که در معرض اعمال ما قرار گرفته‌اند. این شرط با صرف دانستن واقعیات، فرق دارد. از این جهت وقتی با تهیدستان روبرو می‌شویم، افزون بر این‌که باید واقعیات‌های مربوط به آنها را بدانیم، لازم است ارزش و اهمیت این واقعیات را برای زندگی آنها فهم و تجسم کنیم. فیلم‌ها، ادبیات و تجربه‌های شخصی می‌توانند به ما کمک کنند تا زندگی دیگران را مجسم کنیم. همچنین، لازم است نسبت به پیامدها و عواقب بعدی کارهایمان بر خودمان آگاه باشیم، [صرف] دانستن این‌که مواد مخدر اثرات زیان‌بخشی بر ما دارد متفاوت از آن است که بتوانیم این واقعیات را به گونه‌ای روشن و دقیق تجسم کنیم.

سازگاری^۸ مقتضی این است که میان باورهای ما، میان هدف‌ها و وسیله‌های ما و میان احکام اخلاقی ما و نحوه زیست [اخلاقی] ما هماهنگی باشد. افزون بر این، به عقیده من متضمن سازگاری مربوط به قاعده‌طلایی است (که بر طبق آن نباید در قبال دیگری طوری عمل کنیم که نخواهیم در موقعیتی مشابه با ما آنگونه رفتار شود). در ادامه گفتار حاضر توجه خود را به سازگاری معطوف می‌کنم^(۲) و در مقام یک منطق‌دان بیشتر درباره این بُعد [از عقلانیت عملی] سخن می‌گویم، اما به یاد داشته باشیم که اگر بخواهیم کاملاً در تفکر ناظر به عمل خود معقول و منطقی باشیم به همکاری همه این ابعاد با هم نیاز داریم.

عقلانیت کل‌گرا و فراگیر^۹ متضمن تمام این وجوه و جنبه‌های عقلانیت (و هم‌چنین چیزهای دیگری که در این جا نیاوردیم) می‌باشد. واژه قدیمی‌تر این مفهوم، «حکمت عملی»^{۱۰} است. به میزانی که بخشی از این جنبه‌ها را رعایت کنیم در باورهای اخلاقی مان «خردمند» یا «حکیم» هستیم.

تنها خداوند (که دانای علی الاطلاق، عالم به دروئیات همه افراد و موجودی با سازگاری تمام و کمال و ویژگی‌ها و صفات دیگری است) می‌تواند تمامی این شرایط را به نحو تام و تمام رعایت کند. ما آدمیان به دشواری به [شکل آرمانی] عقلانیت عملی دست می‌یابیم و صرفاً تا اندازه‌ای و به طور نسبی می‌توانیم شرایط عقلانیت عملی را رعایت و برآورده کنیم.

اگر بخواهیم مسئله عقلانیت عملی را به تصویر بکشیم، باید تجسم کنیم که شما در جامعه‌ای نژادپرست پرورش یافته باشید که مروج نازیسم، برده‌داری و یا تبعیض نژادی است. فرض کنید هنجارهای نژادپرستانه در شهادهای اخلاقی شما تزریق شده باشد، و از این رو به دلیل نوع تربیتتان برایتان «به لحاظ شهودی واضح و بدیهی»^{۱۱} باشد که سفیدپوستان حق داشته باشند که سیاهپوستان را به بردگی بگیرند و نه بالعکس. آیا راهی وجود دارد که بتوانید هوشمندی و فراست خود را برای نقد و سنجش چنین هنجارهای نژادپرستانه به کار گیرید؟ اگر هست، چگونه؟

موارد متناظری را در قلمروهای دیگری بررسی کنیم. تصور کنید جامعه شما به شما آموخته باشد که بزرگترین عدد اول وجود دارد یا این که زمین مسطح است. علی الاصول، می‌توانید هوش خود را در جهت نقد این باورها به کار بندید. استدلالی در اختیار داریم (که به اقلیدس برمی‌گردد) بزرگترین عدد اول وجود ندارد، شواهد و قراین غیر مستقیمی وجود دارد که زمین کروی است یا می‌توانید سفینه فضایی بسازید و به خارج از زمین بروید و آن را نگاه کنید. در عمل معدودی از افراد استقلال، انرژی و حوصله و هوشمندی ای دارند که درباره این باورها پژوهش کنند و در نهایت هم افرادی این کار را خواهند کرد و اطلاعات و اخبار آن همه جا [از جمله جامعه شما] پخش خواهد شد. اخلاقیات نیز این چنین است.

[بنابراین] پیش از نقد عقلی و منطقی هنجارهای نژادپرستانه موروثی باید این موارد را در خاطر داشته باشیم: دقت در امور واقع^{۱۲} (آگاهی از واقعیات مربوط به نژاد و رنجی که قربانیان نژاد پرستی [می‌برند]، به کارگیری قدرت تخیل (تصور نقش معکوس یعنی بتوانیم حالی که به ما دست می‌دهد، آنگاه که با خودمان و خانواده‌مان این گونه رفتار شود را تجسم کنیم) و سازگاری (به ویژه قاعده طلایی که بنا بر آن ما باید تنها به گونه‌ای با دیگری رفتار کنیم که دلمان می‌خواهد در موقعیت مشابه با ما آنگونه رفتار شود). در طول تاریخ هم افرادی که به نقد هنجارهای نژادپرستانه پرداخته‌اند، غالباً از قاعده طلایی و مؤلفه‌های دیگر کمک گرفته‌اند.

۲. سازگاری

سازگاری خود ابعاد بسیاری دارد که مشتمل بر سازگاری میان باورها، میان اهداف و وسایل و میان احکام اخلاقی ما و نحوه زیست [اخلاقی] ما است. در منطق باور^{۱۳} به این سه هنجار سازگاری، اشاره می‌کنیم^(۳):

منطقی بودن: از ناسازگاری در باورهایتان اجتناب کنید.
سازگاری هدف- وسیله: وسایل خود را هماهنگ و متناسب با اهدافتان انتخاب کنید.
با وجدان بودن: اعمال، عزم‌ها و میل‌هایتان را با عقاید اخلاقی‌تان هماهنگ کنید.

در مباحث مربوط به منطق باور، هنجاری ناظر به منطقی بودن^{۱۴} ما را از [ترکیب] باورهای ناسازگار به هم منع می‌کند:

= باورهای ناسازگار را با هم ترکیب نکن.
 $(\sim \diamond (A \cdot B) \supset \sim (\underline{u}: A \cdot \underline{u}: B))$
= اگر A و B با هم ناسازگارند، آنگاه عقیده به A را با عقیده به B ترکیب نکن.

= به مطلبی معتقد نباش، مگر آن که به آنچه از آن نتیجه می‌شود (لازمه آن) نیز معتقد باشی.
 $(\Box (A \supset B) \supset \sim (\underline{u}: A \cdot \sim \underline{u}: B))$
= اگر A منطقاً مستلزم B باشد، آنگاه عقیده به A را با عدم عقیده به B ترکیب نکن.

وقتی در فلسفه اخلاق بحث و استدلال می‌کنیم، غالباً به چنین چیزهایی متوسل می‌شویم. شما می‌گوئید: فلان کار نادرست است و من می‌پرسم چرا؟ شما با استدلالی که مرکب است از مقدمه‌ای ناظر به واقع، مقدمه‌ای اخلاقی و یک نتیجه اخلاقی پاسخ می‌دهید. مقدمه ناظر به واقع را می‌توان براساس دقت در امور واقع به چالش کشید. مقدمه اخلاقی [هم] بر مبنای سازگاری قابل اعتراض است، یعنی باید مواردی را یافت که در آن لوازم اصل خودتان را نمی‌پذیرید (احتمالاً مواردی که این اصل درباره نحوه رفتاری که ما باید با شما داشته باشیم، به کار می‌رود). یک مثال واقعی و عینی را برایتان تعریف کنم. وقتی ده سال داشتیم از یک نژادپرست

جمله‌ای به این مضمون شنیدم: «با سیاهپوستان باید بد رفتاری کرد به این دلیل که پست ترند». چگونه می‌توان به این ادعا پاسخ گفت؟ آیا باید مقدمه‌ناظر به واقع آن نژادپرست را مورد مناقشه قرار دهیم و بگوییم: «همه نژادها به‌طور تکوینی برابرند»؟ یا باید براساس اصل اخلاقی خودمان با او روبرو شویم و بگوییم: «باید با افراد همه نژادها رفتاری یکسان داشت»؟ در صورتی که نژادپرست مقدمات خود را داشته باشد و ما هم مقدمات خودمان را و هیچ‌کدام از ما نتواند دیگری را قانع کند به احتمال قوی هر کدام از این راه‌ها به بن‌بست می‌رسد.

در مقابل من پیشنهاد می‌کنم که استدلال نژادپرست را به روشنی تنسیق و صورت‌بندی کنیم و سپس ترکاندن آن را در چشم او نظاره کنیم. ابتدا باید مراد او از واژه «پست‌تر» را روشن کنیم. آیا «پست‌تر بودن» امری مربوط به بهره‌هوشی (IQ) و تعلیم و تربیت است یا سلامتی یا قوت بدنی یا چیزی دیگر؟ فرض می‌کنیم مقصود و مراد او از «پست‌تر بودن»، «داشتن بهره‌هوشی کمتر از ۸۰» باشد. چون نتیجه نژادپرست در مورد نحوه رفتار با همه سیاهپوستان است مقدمات او هم باید «همه» را به کار برد. از این رو، استدلال او چنین می‌شود:

همه سیاهپوستان IQ (بهره‌هوشی) کمتر از ۸۰ دارند.
 با همه کسانی که IQ (بهره‌هوشی) کمتر از ۸۰ دارند، باید بد رفتاری کرد.
 ∴ با همه سیاهپوستان باید بد رفتاری کرد.

در عین حال که این استدلال [به لحاظ صوری] معتبر^{۱۵} است [اما صحیح (Sound) نیست]. به راحتی می‌توان مقدمه اول را به وسیله دقت در امور واقعی و مقدمه دوم را به وسیله سازگاری ابطال کرد. با توجه به سازگاری می‌توان از نژادپرست پرسید که آیا لازمه منطقی مقدمه دومش - درباره سفیدپوستان - را می‌پذیرد:

با همه کسانی که بهره‌هوشی کمتر از ۸۰ دارند باید بد رفتاری کرد.
 ∴ با همه سفیدپوستانی که بهره‌هوشی کمتر از ۸۰ دارند باید بد رفتاری کرد.

نژادپرست این نتیجه را نخواهد پذیرفت، اما در این صورت او ناسازگاراندیش است؛ چرا که مقدمه‌ای را می‌پذیرد بدون آن که لازمه این باور را بپذیرد. برای آن که دوباره سازگاری را به دست آورد یا

باید از اصل خود دست بردارد یا در غیر این صورت لوازم آن را در مورد سفید پوستان بپذیرد. برای نژاد پرست بسیار سخت است که استدلال را برای اجتناب از چنین اشکالاتی دوباره صورت بندی کند، او هم باید معیار و ملاکی را داشته باشد که هم نژادها را دسته بندی شفاف و دقیقی (مثلاً به نژادهایی که بهره هوشی دارند یا ندارند) کند و هم به نحوی سازگار در مورد همه آنها (از جمله افراد خودی) به کار رود. توسل به سازگاری در باورها در غالب مناقشات اخلاقی به کار می آید. این توسل نتیجه بخش و مؤثر است؛ چرا که مقدمات مادی [در مقابل صوری] اخلاقی (که احتمال دارد طرف مقابل نپذیرد) را مفروض نمی گیرد، بلکه صرفاً به مسائل و مشکلاتی که در منظومه باورهای فرد وجود دارد، اشاره می کند. البته همیشه سازگاری به تنهایی نمی تواند از عهده این وظیفه برآید و ما برای پیشبرد استدلال به شیوه های دیگری هم نیاز داریم.

در مباحث منطق باور استدلال سازگاری مربوط به هدف - وسیله^{۱۶} هم به اثبات می رسد:

«این هدف را تحصیل کن» مستلزم این است که «اگر اتخاذ این وسایل

برای نیل به این هدف لازم باشد آنگاه این وسایل را انتخاب کن». $\square(E \supset (N \supset M))$

این موارد را ترکیب نکن: (۱) میل به نیل به این هدف و (۲) $\sim \sim ((u: E \cdot u: N) \sim u: M)$

اعتقاد به این که انتخاب این وسایل برای نیل به این هدف ضروری

است و (۳) اقدام نکردن در جهت تحصیل این وسایل.

راحت می توان این نتیجه را نقض کرد. بسیاری از افراد می خواهند وزن کم کنند و باور هم دارند که کم خوردن شرط ضروری نیل به این هدف است، اما در عین حال عملاً گامی در جهت کم خوردن بر نمی دارند. تا وقتی سازگاری میان هدف - وسیله را رعایت نکنیم، عقلانیت مان معیوب و مخدوش است و لنگ می زند. مردم تمامی فرهنگ ها تلویحاً به این امر [لزوم سازگاری میان هدف - وسیله] اذعان دارند و الا در زندگی جان سالم به در نمی برند.

در صورتی که نماد «C» را جایگزین عبارت «شرط ضروری این که» کنیم، می توانیم سازگاری هدف - وسیله را به نحو کامل تری در رویکردمان بگنجانیم.^(۴) در آن صورت، می توان عبارت «انتخاب این وسایل برای نیل به این هدف ضروری است» را اینگونه ترجمه کرد: « $(C \supset (\sim M \sim E))$ » (بالضروه ایجاب می کند که اگر شما این وسایل را انتخاب نکنید به این هدف نایل نشوید.) در این صورت مقدمه پیش گفته به این صورت است: « $\square(E \supset (C \supset (\sim M \sim E))) \supset M$ ». در صورتی که ما قواعد استنتاج

را برای اثبات این مقدمه بیافزاییم، در آن صورت چنین نتیجه‌ای به تنهایی قابل اثبات است:

$$\sim((u:E \cdot u:C)(\sim M \supset \sim E)) \cdot \sim u:M$$

اینها را با هم ترکیب نکن. (۱) میل به نیل به این هدف و (۲) اعتقاد به این که انتخاب این وسایل برای نیل به این هدف ضروری است و (۳) عدم اقدام برای تحصیل این وسایل.

هر چند انجام تمامی این کارها آسان است ما در این جا آن را انجام نمی‌دهیم. منطق باور همچنین می‌تواند اصول مربوط به با وجدان بودن^{۱۷} را اثبات کند؛ اصولی که به هماهنگی میان باورهای اخلاقی ما و نحوه زیست [اخلاقی] ما توصیه می‌کند. به این نمونه توجه کنید:

$$\sim(u:O \sim Au \cdot u:Au)$$

عقیده به این که انجام A به دست شما خطاست را با اقدام در جهت عمل A ترکیب نکنید.

این یک نمونه از اصل اخلاق صوری است - اصل اخلاقی‌ای که می‌تواند با استفاده از مفاهیم انتزاعی نظام‌های منطقی و متغیرها (نظیر «u» و «A») که برای هر فردی و عملی برقرار باشد، صورت بندی شود. به این معنا همه شرایط مربوط به سازگاری مورد نظر ما صوری اند. اینک به سه شرط صوری دیگر ناظر به سازگاری:

بی طرفی^{۱۸}: در مورد اعمال مشابه، صرف نظر از افراد دخیل در آنها، ارزشگذاری‌های مشابهی انجام دهید.

قاعده طلایی^{۱۹}: با دیگران تنها به گونه‌ای رفتار کنید که خوش دارید در موقعیتی یکسان با شما آن گونه رفتار شود.

ضابطه قانون جهان شمول^{۲۰}: تنها آنگونه عمل کن که بخواهی هر کس، صرف نظر از گوناگونی مفروض زمان یا شخص، در موقعیتی یکسان به همان صورت عمل کند.

ما دستگاه منطقی را برای تمامی این سه شرط می‌افزاییم اما توجه خود را بیشتر بر «قاعده

طلایی» معطوف می‌کنیم.

۳. قاعدهٔ طلایی

بنابر قاعدهٔ طلایی (از این به بعد GR). «با دیگران تنها به گونه‌ای رفتار کن که می‌خواهی با تو رفتار آنگونه شود». تمامی ادیان بزرگ و بسیاری از اندیشمندان غیر دینی این قاعده را تعلیم داده‌اند. عیسی (ع) این قاعده را خلاصه و چکیدهٔ تورات و کتاب‌های پیامبران می‌داند (متی ۱۲: ۷)^(۵). ربی هیلل آن را به کار می‌برد تا عصارهٔ قانون یهودیت را بیان کند و کونفوسیوس آن را خلاصه و لبّ تعلیماتش می‌داند. GR در فرهنگ خود ما هم از اهمیت برخوردار است.

GR به ظاهر روشن و ساده به نظر می‌رسد، اما وقتی سعی می‌کنیم تا معنا و مراد قاعده را توضیح داده و تبیین کنیم، این وضوح و سادگی (بساطت) اولیه رخت بر می‌بندد و لذا نمی‌توانیم از تعبیر معمولی این قاعده به طور تحت اللفظی استفاده کنیم. GR در ظاهر چنین می‌گوید:

بیان ظاهری قاعدهٔ طلایی^(۶) (از این به بعد LR):
اگر می‌خواهی X، در قبال شما A را انجام دهد،
پس A را در قبال X انجام بدهی.
(u: Axu ⊃ Auux)

LR در غالب موارد کارآمد است. فرض کنید می‌خواهید سیما به شما محبت کند؛ در آن صورت LR به شما می‌گوید به او محبت کنید. یا فرض کنید از نیما می‌خواهید شما را آزار و اذیت نکند (یا به [پول] شما دستبرد نزند یا نسبت به شما حسادت نرزد) در آن صورت شما نباید این کارها را در قبال او انجام دهید. اطلاق قاعدهٔ طلایی در این مورد، به نظر معقول و معنادار می‌رسد. اما در دو صورت LR سر از امور مهمل و نامعقول در می‌آورد:
نخست آنجایی که شما نسبت به X در اوضاع و احوالی متفاوت^{۲۱} هستید:

- خطاب به یک بیمار: اگر می‌خواهی پزشک آپاندیس تو را بردارد، پس آپاندیس پزشک را بردار.
- خطاب به پسر بچه‌ای شرور که عاشق دعوا کردن و مشاجره است: اگر می‌خواهی خواهرت با تو جنگ و دعوا کند با او دعوا کن.
- خطاب به والدین: اگر نمی‌خواهید فرزند شما، تنبیه‌تان کند، پس او را تنبیه نکنید.

دوم، مواردی که درباره این که چگونه با شما رفتار شود، خواسته های منحرف و نابخردانه^{۲۲} دارید.

- خطاب به فردی [آزار طلب] که دلش می خواهد شکنجه شود:
- اگر می خواهی دیگران تو را شکنجه کنند، آنها را شکنجه کن.
- از آنجا که تعبیر LR دارای نقص و کاستی است سر از این امور نامعقول در می آورد. (۷)
- به نظر من تعبیر زیر از چنین اشکالاتی مصون است:

<p>قاعده طلایی:</p> <p>با دیگران تنها به گونه ای رفتار کن که خوش داری در موقعیتی مشابه با تو آنگونه رفتار شود.</p>	<p>GR از چنین ترکیبی نهی می کند:</p> <ul style="list-style-type: none"> • من کاری را در قبال دیگری انجام می دهم. • من دلم نمی خواهد آن کار در موقعیتی مشابه در قبال من انجام گیرد.
--	--

صورت بندی مورد نظر ما (از GR) دارای شکل ترکیب نکنید، می باشد (که از ترکیب بین دو امر، نهی می کند) و هم مشتمل بر بیانی است که در آن، موقعیت دقیقاً معکوسی را تصور می کنید که در آن موقعیت شما در معرض آن عمل قرار گرفته اید. ویژگی هایی [که در این صورت بندی وجود دارد] مانع از اشکالاتی می شود که به «روایت ظاهری قاعده طلایی» وارد بود.

عبارت «موقعیتی یکسان»^{۲۳} در GR اشکالات نوع اول را برطرف می کند. به این مثال توجه کنید: من با پدرم (که گوشش سنگین است) بلند صحبت می کنم، اما دلم نمی خواهد که او با من بلند صحبت کند (چرا که وضع شنوایی من طبیعی است). رفتار من معقول است، اما LR را برآورده نمی کند، (چرا که) بنابر LR اگر دلم می خواهد پدرم به طور معمولی (و نه بلند) با من سخن بگوید، در آن صورت من نیز باید به همین صورت با او صحبت کنم. LR تفاوت در اوضاع و احوال را در نظر نمی گیرد. LR می گوید: اگر از دیگران رفتار خاصی را در موقعیت کنونی خود توقع دارید، در آن صورت باید همان رفتار را نسبت به آنها انجام دهید، حتی اگر موقعیت آنها و شما بسیار با هم متفاوت باشد.

هنگام به کارگیری GR از خود می پرسیم: «اگر در وضعی مشابه با وضع پدرم (یعنی شنوایی کم) بودم، دلم می خواست چگونه با من رفتار شود؟». [اگر] من می خواهم که در صورتی در وضعی مشابه با او بودم دیگران با من بلند صحبت کنند، در آن صورت [بنابر این GR] من با او بلند صحبت می کنم.

تعبیر موقعیت «مشابه» را می‌توان به دو صورت در نظر گرفت: «از هر نظر [دقیقاً] مشابه»^{۲۴} و «از لحاظ مورد نظر مشابه [مشابهت ذریبط].»^{۲۵} در صورت اول خود را دقیقاً به جای پدرم (با تمامی ویژگی‌هایش) تصور می‌کنم و در صورت دوم خود را دارای آن ویژگی‌هایی تصور می‌کنم که به نظر من با تصمیم‌گیری من در مورد این که چقدر با او بلند صحبت کنم مرتبط است یا می‌تواند مرتبط باشد [همچون سنگین بودن گوش]. هر دو صورت به خوبی عمل می‌کند.

تعبیر «موقعیتی مشابه» برای مثال برداشتن آپاندیس هم اهمیت دارد. به یاد آورید که LR به بیمار می‌گوید که آپاندیس پزشک را بردارد. عبارت «موقعیت مشابه» مانع چنین مشکلی می‌شود. زیرا معلوم است که اگر بیمار به جای پزشک خود بود (و آپاندیسی سالم داشت)، دلش نمی‌خواست بیماری ناخوش احوال و سبک مغز که از پزشکی بی‌خبر است، آپاندیس او را بردارد. هنگامی که GR را به کار می‌بندیم، باید پرسیم: «آیا دلم می‌خواهد در موقعیتی مشابه همین کار را در قبال من انجام گیرد؟»

در مثال بچه شرور و اهل مشاجره و دعوا، LR به او می‌گوید با خواهرش دعوا کند. [اما] قید «موقعیت مشابه» مانع چنین کاری می‌شود. پسربچه باید خودش را به جای خواهرش (که از دعوا کردن وحشت دارد) قرار دهد و از خود بپرسد آیا دلم می‌خواهد که اگر من به جای او بودم این‌گونه با من دعوا می‌شد؟» چون پاسخ او منفی است، نتیجه می‌گیرد که نباید با خواهرش دعوا کند.

ضروری است به نکته دیگری نیز دقت کنیم. GR ناظر است به واکنش کنونی ما نسبت به موردی فرضی.^{۲۶} این قاعده در این باره نیست که اگر ما در همان موقعیت فرضی بودیم، چگونه عمل می‌کردیم. باید سؤال را به درستی پرسیم:

این سؤال را پرسید ← آیا دلم می‌خواهد که این کار در موقعیتی مشابه با من انجام گیرد؟
 نه این سؤال را (این سؤال را نپرسید که) ← اگر من در موقعیتی مشابه بودم در آن هنگام دلم می‌خواست این کار با من انجام گیرد؟

در این جا تفاوت ظریف و لطیف اما مهمی وجود دارد که اینک آن را روشن می کنیم:

تصور کنید که من پسر بچه دو ساله ای به نام ویل کوچولو [پسر واقعی گنسلر] دارم که دائماً می خواهد انگشتانش را درون پریز برق ببرد. من هر چه می کوشم او را از این کار باز دارم، موفق نمی شوم. دست آخر تصمیم می گیرم هر گاه خواست این کار را بکند او را بزخم. حال، می خواهم بدانم آیا می توانم بدون این که GR را نقض کرده باشم او را بزخم. برای این که چنین چیزی را بفهمم باید سؤال اول را پرسم نه سؤال دوم را:

در این صورت عبارت «دلم می خواهد اگر» وجود دارد و ناظر به خواسته من در مقام فردی بزرگسال نسبت به موقعیتی فرضی است.

شکل مناسب سؤال ۲۷: آیا من در حال حاضر دلم می خواهد اگر به جای ویل بودم کتک بخورم؟

در این صورت «اگر» پیش از «دلم می خواست» آمده است و ناظر به میلی است که در مقام یک بچه داشتم.

صورت نامناسب ۲۸: اگر من به جای ویل بودم آیا در آن وقت دلم می خواست کتک بخورم؟

با در نظر گرفتن شکل مناسب پرسش، این مثال را اینچنین تصور می کنم:

من کودکی دو سالم ام که انگشتانم را داخل پریز برق می برم و تنها راه جلوگیری من از این کار آن است که کتک بخورم. البته، با آگاهی از این مطلب که هیچ چیزی از برق و الکتریسته نمی دانم و دلم نمی خواهد که کتک بخورم.

به عنوان فردی بزرگسال به خود می گویم: من در حال حاضر دلم نمی خواهد که اگر در این موقعیت بودم در آن صورت کتک بخورم» و این مطلب را هم اضافه می کنم که «من از پدر و مادرم که در چنین شرایطی مرا کتک زده اند ممنونم هر چند، در آن هنگام به این کار رضایت نداشتم». بدین ترتیب من بدون آن که GR را نقض کرده باشم، می توانم فرزندم را کتک بزخم؛ چرا که دوست دارم در موقعیتی مشابه به همین صورت با من رفتار می شد.

به عکس اگر من به جای پسر بچه دو ساله ام، ویل کوچولو، بودم (و از این رو با ذهنیت پسر بچه ای دو ساله درباره امور مختلف حکم می کردم)، در آن صورت نمی خواستم کتک بخورم و این همان چیزی است که شکل نامناسب قاعده آنرا اقتضا می کند. اگر قاعده طلایی (GR) را با استفاده از این صورت نامناسب تقریر می کردیم، در آن صورت اگر من ویل را کتک می زدم GR را نقض می کردم. اما چنین چیزی بی معنی است. GR را باید با استفاده شکل مناسب یعنی بر حسب واکنش کنونی من نسبت به موقعیتی فرضی صورت بندی کنم. (من می توانم GR را رعایت کنم؛ چرا که من در حال حاضر (به عنوان یک بزرگسال) دلم می خواهد که اگر در این موقعیت قرار گیرم، کتک بخورم.

این نکته ظریف و لطیف بود، ولی اهمیت خاصی دارد که اگر به آن پی نبرده اید، پیشنهاد می کنم برگردید و چند بند قبل را چند بار بخوانید تا مطلب را درک کنید. این تمایز به ویژه وقتی اهمیت دارد که با کسی که چندان سر عقل نیست روبرو می شوید. همچون فردی که در اغماست یا کسی که پیر و فرتوت است یا گیج است). [در چنین مواردی] باید سؤال را به درستی پرسیم:

این را پرسید ← آیا من در حال حاضر دلم می خواهد که اگر بیهوش بودم آن صورت در قبال من این رفتار شود؟
 نه این را ← اگر من بیهوش بودم در آن هنگام دلم می خواست که این کار در قبال من انجام گیرد؟

GR ناظر است به طرز تلقی کنونی ما نسبت به موردی فرضی. برای آن که GR را درست به کار برید، بگویید: «دلم می خواهد که اگر» نه این که «من می خواستم». آنچه تا این جا گفتم را خلاصه و جمع بندی می کنیم. به یاد آورید که LR به دو دسته امور نامعقول می انجامید. نخست؛ مواردی که شما در اوضاع و احوال متفاوتی نسبت به دیگری بودید. می توان این موارد را با افزودن عبارت «موقعیت مشابه» و دقت در نحوه درست پرسش حل کنیم، دوم؛ مواردی که خواسته های نابخردانه و منحرفی در مورد نحوه رفتاری که با شما باید

بشود، دارید. LR ممکن است کسی را که خواسته‌های ناسالمی و نابخردانه‌ای دارد به اعمال شرارت آمیز وا دارد، مثلاً، به یک آزار طلب بگوید که دیگران را آزار و اذیت کن. حال مثال ساده‌تری را بررسی می‌کنیم تا نشان دهیم که چرا باید GR را بیشتر به عنوان قاعده‌ای که به سازگاری میان اعمال ما (نسبت به دیگران) و میل‌های ما (درباره عملی در موقعیتی عکس) توصیه می‌کند، برگزینیم تا این که راهنمای مستقیمی برای عمل ما باشد.

تصور کنید مالک یک معدن بسیار سود آور زغال سنگ هستیم، اما در پرداخت حقوق ناچیز یک دلار در روز به کارگرانمان نادرست عمل می‌کنیم. شاید از ما پرسیده شود آیا دلان می‌خواهد به جای آنها بودیم و یک دلار در روز به ما داده می‌شد، پاسخ ما مثبت باشد و از این جهت سازگاری را رعایت کرده‌ایم، اما دلیل پاسخ مثبت ما تنها این است که به گمان (نادرست) ما کارگران می‌توانند با این حقوق ناچیز به راحتی زندگی کنند. اگر از حقیقت امر آگاه شویم [و بدانیم که این حقوق اندک برای یک زندگی راحت کفایت نمی‌کند]، پاسخ مثبت نمی‌دهیم. بدین ترتیب در این جا ما سازگار هستیم و از GR پیروی می‌کنیم، صرفاً به این جهت که در جهل و بی‌خبری به سر می‌بریم.

GR ابزاری سودمند برای حمله به برخی ناسازگاری‌ها به دست می‌دهد. در این جا به امر دیگری هم نیازمندیم و آن این که آراء و نظراتمان در مورد واقعیات را تصحیح کنیم. تنها در این صورت است که GR می‌تواند خطای ما را در نحوه پرداخت حقوق کارگرانمان به ما نشان دهد. بدین ترتیب در این مثال با آن که سازگاری GR رعایت شده است، اما به خطا عمل کردیم. این امر نشان می‌دهد که نباید GR را راهنمای خطاناپذیر عمل درست و نادرست بدانیم؛ اگر بخواهیم به معنای دقیقتری این مطلب را درک کنیم باید گفت GR به ما نمی‌گوید چه عمل خاصی را انجام دهیم بلکه ما را از اعتقاد به ترکیب‌های ناسازگار منع می‌کند. در قالبی صوری، باید GR را به صورت اصل سازگاری که دارای شکل ترکیب نکن است، بیان کنیم نه در قالب اگر آنگاه:

شکل مناسب که از ترکیب [دو امر] نهی می‌کند:

- من کاری را در قبال دیگری انجام می‌دهم.
- دلم نمی‌خواهد که در موقعیتی مشابه این کار در قبال من انجام گیرد.

اقدام به انجام A در قبال X را با...
ترکیب نکنید. ($\sim \underline{u} : A \underline{u} X \sim \underline{u} : \dots$)

اگر می خواهید...، در آن صورت A را در قبال X انجام دهید.

(u : ...∇A_{ux})

این صورت نامناسب، مخدوش است چرا که میل های شما ممکن است منحرف و نابخردانه باشد:

«اگر می خواهید که در اوضاع و احوالی مشابه با شما رفتار خاطی شود، در آن صورت با دیگران همین گونه رفتار کنید».

پیش از این مشاهده کردیم که سایر اصول سازگاری هم شکل ترکیب نکن^{۲۹} دارد و شکل اگر - آنگاه^{۳۰} وقتی باورها یا میل های مخدوش و نابخردانه ای داشته باشیم، ممکن است سر از امور نامعقولی در آورند. بدین ترتیب تقریر ما از GR سه ویژگی کلیدی دارد:

- عبارت «موقعیت یکسان»،
- طرز تلقی کنونی نسبت به موردی فرضی، و
- شکل «ترکیب نکنید».

برای این که سر از امور نامعقول در نیاوریم، این ویژگی ها ضروری است.

فرض کنید من در شرف انجام دادن کاری نسبت به دیگری هستم و می خواهم بدانم آیا می توانم بدون این که GR را نقض کنم، با دیگری اینگونه رفتار کنم. من خودم را بجای فرد دیگری که در معرض همین عمل قرار دارد، تجسم می کنم و می پرسم: «آیا دلم می خواهد که اگر به جای این فرد بودم در آن صورت این کار در قبال من انجام گیرد؟» اگر من کاری را در قبال دیگری انجام می دهم و در عین حال دلم نخواهد که همان کار در موقعیتی مشابه نسبت به من انجام گیرد در آن صورت سازگاری را رعایت نکرده ام و این قاعده را نقض کرده ام.

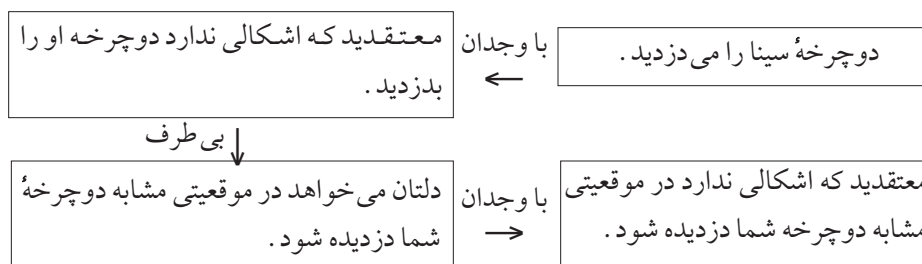
همانگونه که پیش از این تأکید کردم، اصول سازگاری ای همچون «قاعده طلایی» به تنهایی کافی نیستند. برای آن که GR را به معقول ترین شیوه به کار بندیم، باید بدانیم که اعمال ما چه تأثیری بر دیگران می نهد و باید این توانایی را در خودمان بسط و پرورش داده و تمرین کنیم که خود را به جای دیگری تجسم کنیم. وقتی این عوامل و چند عامل دیگر را با هم تلفیق کنیم، GR ابزار نافذ و قدرت مندی در جهت تفکر اخلاقی خواهد بود.

ولی نباید در مورد قاعده طلایی به راه افراط برویم و گزافه گویی کنیم. این قاعده همه

جواب‌ها را به مشکلات و مسائل اخلاقی نمی‌دهد. چنین قاعده‌ای از عهده تفکیک و جداسازی میان اعمال واقعی و ملموس به «درست» و «نادرست» بر نمی‌آید، بلکه تنها به سازگاری توصیه می‌کند؛ به این مضمون که نباید اعمال ما (در قبال دیگران) با میل‌هایمان (در مورد رفتار و وضعیت عکس) ناهماهنگ باشد. GR با همه محدودیت‌هایش بسیار کارآمد است. قاعده طلایی بیان‌گر شرط صوری عقلانیت است که ما غالباً آن را نقض می‌کنیم.

۴. نقطه عزیمت برهان GR

GR از شروط با وجدان بودن و بی‌طرف بودن، نتیجه می‌شود. فرض کنید که می‌خواهید دو چرخه سینا را بدزدید. با فرض این که با وجدان باشید (یعنی اعمال و خواسته‌هایتان را با عقاید اخلاقی‌تان هماهنگ کرده‌اید) و با فرض این که بی‌طرف باشید (یعنی ارزش‌گذاری‌های مشابهی در مورد اعمال مشابه انجام دهید)، تنها در صورتی دو چرخه سینا را می‌دزدی که راضی باشید در موقعیتی یکسان دو چرخه شما نیز دزدیده شود. طرح زیر مراحل این استنتاج را نشان می‌دهد:



استدلال غیر نموداری این طرح را نیز می‌آوریم. اگر ما با وجدان و بی‌طرف باشیم در آن صورت: [۱.] تنها در صورتی کاری را در قبال دیگری انجام می‌دهیم که معتقد باشیم که آن کار اشکال ندارد.

[۲.] تنها در صورتی معتقد می‌شویم که انجام این کار بلا اشکال است که معتقد باشیم اشکالی ندارد که در موقعیتی مشابه این کار در قبال ما انجام گیرد.

[۳.] تنها در صورتی معتقد می‌شویم که اشکالی ندارد این کار را در قبال دیگری انجام دهیم که بخواهیم در موقعیتی مشابه همین کار در قبال ما انجام گیرد.

تنها در صورتی انجام چنین کاری را در قبال دیگری اقدام می‌کنیم که بخواهیم در موقعیتی مشابه همین کار در قبال ما انجام گیرد.

بدین ترتیب اگر با وجدان و بی طرف باشیم از GR تبعیت می‌کنیم؛ یعنی تنها در صورتی کاری را در قبال دیگری انجام خواهیم داد که راضی باشیم در موقعیتی مشابه همین کار در قبال ما انجام گیرد.

بدین ترتیب GR لازمه با وجدان بودن و بی طرف بودن است. اما چرا باید با وجدان و بی طرف باشیم؟ چرا اصلاً باید به فکر سازگاری بود؟

دیدگاه‌های گوناگون، پاسخ‌های متفاوتی به این پرسش‌ها داده‌اند. شاید ما باید به این دلیل سازگاری را رعایت کنیم که صدق سازگاری ذاتی و فطری است و وظیفه سازگاری به عنوان اولین وظیفه که موجودی عاقل می‌فهمد برعهده ماست. شاید هم هنجارهای سازگاری را به این دلیل می‌پذیریم که آنها فرامین الهی هستند، یا به این دلیل که برای زندگی اجتماعی سودمندند و یا به این جهت که با شیوه زندگی مطلوب، مطابقت دارند (شاید به این دلیل که ناسازگاری موجب «ناهماهنگی معرفتی»^{۳۱} و مجازات و کیفرهای اجتماعی می‌شود). و شاید فرامین با وجدان بودن و بی طرفی وارد زبان اخلاقی ما شده است (بدین ترتیب نقض آنها متضمن یک ناسازگاری عمیق منطقی است) و یا شاید هم به دلیلی غیر از اینها. در این جا من به این مباحثات و مسائل نمی‌پردازم و تنها فرض می‌گیرم که یک دلیلی (فی الجمله) [دلیل مآیی] برای سازگار بودن (به معنای موسعی که مشتمل بر با وجدان بودن و بی طرفی هم بشود) وجود دارد. من چندان نگران جزئیات مطلب نیستم. سعی دارم تا هنجارهای سازگاری را به گونه‌ای شرح و بسط دهم که طیفی گسترده‌ای از آراء و نظرات بتوانند به آن متوسل شوند (ولو این آراء به گونه‌ای متفاوت این هنجارها را تبیین و توجیه کنند).

برای آن که GR را در چهارچوب منطقی خود بگنجانیم، باید شروط با وجدان بودن و بی طرفی را بیافزاییم. در منطق باور، بخش خاصی درباره شرط با وجدان بودن وجود دارد. در آن بخش، متناظر امری گام نخست استدلال GR را مطرح کردیم:

	$[\therefore \sim(\underline{u}:A\underline{u}x \cdot \sim\underline{u}:RA\underline{u}X)]$
* ۱	فرض $(\underline{u}:A\underline{u}x \cdot \sim\underline{u}:RA\underline{u}x)$
۲	(از ۱) $\therefore \underline{u}:A\underline{u}x$
* ۳	(از ۱) $\therefore \sim\underline{u}:RA\underline{u}x$
* ۴	(از ۳) $u \therefore \sim RA\underline{u}x$
۵	(از ۴) $u \therefore O \sim A\underline{u}x$
۶	(از ۲) $u \therefore A\underline{u}x$
۷	(از ۵) $u \therefore \sim A\underline{u}x$
۸	$\therefore \sim(\underline{u}:A\underline{u}x \cdot \sim\underline{u}:RA\underline{u}x)$
	(از ۱؛ ۶ با ۷ متناقض است)

تنها در صورتی به انجام A در
قبال x اقدام کن که معتقد باشی
اشکال ندارد A را در قبال X
انجام دهی. (۸)

هر چند هنوز نمی‌توانیم متناظر امری گام سوم استدلال GR را که مربوط به با وجدان بودن است را ثابت کنیم:

تنها در صورتی معتقد باش که اشکال ندارد که X، A را در این موقعیت در قبال شما انجام دهد که خواستار آن باشی که X، A را در همان موقعیت در قبال شما انجام دهد. بخش دشوار در این جا نمادین کردن عبارت «در همان موقعیت» است. اگر ما لحظه‌ای آن را از یاد ببریم، آن چه ما لازم داریم چنین است:

تنها در صورتی معتقد باش که اشکالی ندارد که A به دست X در قبال شما انجام گیرد که خواستار این باشی که X در قبال شما A را انجام دهد.

تفسیر ما از عبارت «خواستار این باش که A انجام گیرد» این است که «بپذیرید که A می‌تواند^{۳۲} انجام گیرد». در این جا جمله تجویزی^{۳۳} «A می‌تواند انجام گیرد» بیان دیگری برای گفتن اینکه «A بلا اشکال است»، نمی‌باشد؛ بلکه این جمله عضوی از اعضای خانواده جملات امری است، اما در عین حال خفیف‌تر از جمله «A را انجام بده» بوده و صرفاً رضایت فرد را نسبت به [انجام] عمل نشان می‌دهد. نمادی که برای عبارت «A می‌تواند انجام گیرد» در نظر می‌گیریم «MA» است. در این صورت می‌توانیم جمله امری قبلی را این چنین نمادپردازی کنیم:

= تنها در صورتی معتقد باش که اشکال ندارد X ، A را در قبال شما انجام دهد که خواستار این باشی که X ، در قبال شما A را انجام دهد.

$$\sim(u:RAux \cdot \sim u:MAux)$$

= اینها را ترکیب نکن (۱) اعتقاد به این که «اشکال ندارد X ، A را X در قبال من انجام دهد» و (۲) عدم پذیرش این که « X می تواند A را در قبال من انجام دهد».

برای این که این امری را اثبات کنیم، به اصلی نظیر « $\square(RA \supset MA)$ » نیاز داریم که بنابر آن حکمی حاوی مجاز بودن^{۳۴}، مستلزم جمله‌ای تجویزی متناظر است. این نظیر اصل توصیه‌گری^{۳۵} (قانون هر)^{۳۶} که بنابر آن یک حکم حاوی باید^{۳۷} مستلزم جمله امری متناظر است: « $\square(OA \supset DA)$ »^(۹) مهم ترین وظیفه ما ارائه دستگاهی منطقی است تا شرط بی طرفی (و متناظر امری گام دوم استدلال GR مورد نظرمان) را نمادین و اثبات کنیم:

$\sim(u: RAu x \cdot \sim u: \dots)$	اینها را با هم ترکیب نکنید (۱) اعتقاد به اینکه اشکالی ندارد A در قبال X انجام دهید با (۲) عدم اعتقاد به اینکه اشکالی ندارد که در موقعیتی مشابه A توسط X در قبال شما انجام شود.
--------------------------------------	--

اگر بخواهیم این شرط را نمادین کنیم، باید «...» را با ضابطه‌ای جایگزین کنیم که مقصود از آن چنین چیزی باشد «اشکالی ندارد که در موقعیتی مشابه X ، A در قبال شما انجام دهد.» و اگر بخواهیم آن را ثابت کنیم به قاعده استنتاجی ای نیاز داریم که [اصل] تعمیم پذیری را نشان دهد. که یکی از معدود اصولی است که تقریباً بیشتر فیلسوفان اخلاق درباره آن توافق دارند.

بنابر اصل تعمیم پذیری^{۳۸} (U) هر آنچه در یک مورد درست (نادرست، خوب، بد یا...) است در هر مورد دقیقاً مشابه یا با مشابهت ذریب فارغ از افراد دخیل در آنها درست (نادرست، خوب، بد، یا...) است. حال، سه صورت بندی هم ارز هم از U برای «بلا اشکال» (صورت بندی های مشابهی که به جای

«باید» عمل می‌کنند) در این جا وجود دارد :

تعمیم پذیری

اگر اشکالی ندارد که X ، A را انجام دهد، پس اشکالی ندارد در موقعیتی مشابه هر کس دیگری A را انجام دهد.
اگر عمل A مجاز است، در آن صورت ویژگی کلی (یا ترکیبی از چنین ویژگی‌هایی) F وجود دارد به گونه‌ای که (۱) عمل A ، F است و (۲) در هر مورد واقعی یا فرضی هر عملی که F است، مجاز است.
$$RA \supset (\exists F)(FA \cdot \blacksquare(X)(FX \supset RX))$$

عبارت دوم که به لحاظ فنی دقیق‌تر است، از مفهوم «ویژگی کلی» استفاده کرده است. ویژگی کلی^{۳۹}، هر خصیصه غیر ارزشی است که بتواند بدون این که از نام‌های خاص^(۱۰) (همچون «گنسلر» یا «سعدی» یا تعبیرهای اشاره‌گر (ضمایر و اسم‌های اشاره) (همچون «من» یا «این»)) استفاده کند بیان شود. به این مثال‌ها توجه کنید. فرض کنید من وسوسه می‌شوم که کامپیوتری را که همسایه‌ام به تازگی خریده است، سرقت کنم. این فعل محتمل چندین خصیصه یا ممیزه دارد برای مثال:

- نادرست (تعبیر ارزشی) است؛
- فعل سرقت کامپیوتر همسایه‌ام منصوری (اسمی خاص)؛ و
- کاری است که آنرا من (لفظی اشاره‌گر) انجام دهم.

این ویژگی‌ها هیچ‌یک کلی نیستند؛ چرا که در آنها از تعابیر ارزشی، اسامی خاص و یا الفاظ نشانه‌گر (ضمیرهای اشاره) استفاده شده است. اما این فعل خصیصه‌های کلی و عام هم دارد برای مثال:

- فعل سرقت کامپیوتر تازه همسایه یک نفر است؛
- فعل کسی است که چشمان آبی دارد و
- فعلی است که مالک کامپیوتر را به شدت ناراحت می‌کند.

بنابر U [اصل تعمیم‌پذیری] اخلاقیات ناظر به یک فعل، به ویژگی‌های کلی آن فعل وابسته

است (همچون ویژگیهای گروه دوم)، ویژگیهایی که بتوانند بدون استفاده از الفاظ و تعابیر ارزشی، اسامی خاص یا واژه‌های نشانه‌گر (ضمایر اشاره) بیان شوند. دو فعل با ویژگی‌های کلی مشابه، فارغ از افراد دخیل در آنها باید مقام و مرتبه اخلاقی واحدی داشته باشند. اینک یک قضیه فرعی^{۴۲} مهم اصل تعمیم‌پذیری:

U^* اگر اشکالی ندارد که A ، را در قبال X انجام دهید، پس اشکالی ندارد که در موقعیتی مشابه X ، A را در قبال شما انجام دهد.
 = اگر اشکالی ندارد که A را در قبال X انجام دهید، آنگاه به ازای برخی ویژگی‌های کلی و عام F ، F توصیف کاملی است از انجام A بدست شما در قبال X بر حسب الفاظ و تعابیر کلی و در هر مورد واقعی یا فرضی، اگر انجام A توسط X در قبال شما، F باشد در آن صورت اشکالی ندارد که X ، A در قبال شما انجام دهد.

$$RA_{\underline{u}x} \supset (\exists F) F^* A_{\underline{u}x} \cdot \blacksquare (FA_{\underline{x}u} \supset RA_{\underline{x}u}))$$

* U ربط و نسبت وثیقی با گام دوم استدلال ما به سود GR دارد.

۵. دستگاه منطقی GR

اینک برای آن که روایت خود از قاعده طلایی را صورت‌بندی کرده و اثبات کنیم، دستگاهی منطقی را می‌افزاییم. این کار متضمن افزودن این موارد می‌باشد:

- حروفی به ازای ویژگی‌های کلی و به ازای اعمال؛
- « M » (می‌تواند) به ازای جملات تجویزی؛
- « \blacksquare » (در هر مورد واقعی یا فرضی) به ازای موارد فرضی، و
- « $*$ » به ازاء توصیف کامل یک فعل بر حسب تعابیر کلی.

ما باید قواعد استنتاج را هم بیافزاییم. فهم این قسمت دشوار است. شاید نیاز باشد که آن را دوبار بخوانید تا دریابید که چه رخ داده است.

نخست دو نوع تازه از حروف را به کار می‌بریم (که می‌توانند در سورها به کار روند):

- «F»، «G»، «H» و اینها به اضافهٔ پریم آنها در ازای ویژگیهای کلی اعمال (از جمله ترکیب آن ویژگیها).
 - «X»، «Y»، «Z» و اینها به اضافهٔ پریم آنها در ازای اعمال.
- نمونه‌های زیر حروف را برای ویژگی‌های کلی به کار برده‌اند:

$$\begin{aligned}
 & \text{فعل } A \text{ ویژگی کلی } F \text{ را دارد.} \\
 & \text{فعل } A, F \text{ است (عمل } A, \text{ عملی از نوع سرقت کردن است).} \\
 & \text{اگر فعل } A \text{ فعل سرقت کردن باشد، پس فعل } A \text{ نادرست است.} \\
 & \text{فعل } A \text{ فعل دزدیدن یک دوچرخه از دانشجویی فقیر توسط یک استاد} \\
 & \text{فلسفه چشم‌آبی است.}
 \end{aligned}$$

ما « \underline{FA} » را اینگونه ترجمه کردیم: «فعل A ، F است» نه به صورت «جملهٔ امری A را انجام نده»، F است». نمونهٔ بعدی ویژگی کلی سور دار^{۴۳} به کار می‌برد:

$$\begin{aligned}
 & \text{افعال } A \text{ و } B \text{ دارای ویژگی های کلی واحدی هستند.} \\
 & \text{به ازای هر ویژگی کلی } F, \text{ فعل } A, \text{ ویژگی } F \text{ را دارد اگر و تنها اگر، فعل} \\
 & B \text{ ویژگی } F \text{ را داشته باشد.}
 \end{aligned}$$

در موارد زیر فعل، همراه سور به کار رفته است:

$$\begin{aligned}
 & \text{بعضی افعال ویژگی کلی } F \text{ را دارند.} \\
 & \text{به ازای برخی افعال } X, X \text{ ویژگی کلی } F \text{ را دارد.} \\
 & \text{هر فعلی که } F \text{ باشد باید انجام گیرد.} \\
 & \text{به ازاء هر فعل } X \text{ اگر فعل } X, F \text{ باشد در آنصورت فعل } X \text{ باید انجام گیرد.} \\
 & \text{هر فعلی برخی ویژگی های کلی را دارد.} \\
 & \text{به ازای هر فعل } X, \text{ برخی ویژگی های کلی } F \text{ وجود دارد، به طوری که فعل } X, F \text{ است.}
 \end{aligned}$$

دو نوع تازهٔ حروف مستلزم دو نوع تازهٔ قواعد صورت بندی است:

۱. حاصل نوشتن «F»، «G»، «H» یا یکی از اینها با پریم و سپس یک زنجیره خوش ساخت (Wff) امری به تنهایی یک Wff توصیفی است.
۲. حاصل نوشتن «(» یا «(» و سپس «F»، «G»، «H»، «X»، «Y»، «Z» یا یکی از اینها با پریم و سپس «(» یک سور را تشکیل می‌دهد.

روایت‌های بسط یافته‌ی سورهای مورد نظر ما را به ازای سورهای جدید را تصور کنید. باید نوع درستی از امور را جایگزین حروف دارای سور کنیم:

به ازای متغیرهای فردی $x^{۴۴}$ ، y ، z ، x' ، ...، ثابتهای فردی $a^{۴۵}$ ، b ، c ، d ... را جایگزین کنید.

به ازای متغیرهای اوصاف کلی F ، G ، H ، F' ... حروف اوصاف کلی را جایگزین کنید نه تا محدوده سورهای F ، G ، H ، F' ...

به ازای متغیرهای مربوط به عمل $X^{۴۷}$ ، Y ، Z ، X' ... زنجیره‌های درست ساخت $A^۴۹$ امری: $A_{\underline{a}}$ ، B ، $A_{\underline{xy}}$... را جایگزین کنید. (۱۱)

وقتی که «M» پیش از زنجیره درست ساخت امری می‌آید آن را به صورت «می‌تواند» ترجمه می‌کنیم: (۱۲)

۳. حاصل این که M پیشوند یک زنجیره درست ساخت امری باشد، یک زنجیره درست ساخت است.

$MA_{\underline{A}}$ = فعل A می‌تواند انجام گیرد.

$MA_{\underline{xu}}$ = X می‌تواند A را در قبال شما انجام دهد.

= شما می‌پذیرید که «X می‌تواند A را در قبال من انجام دهد».

$u: MA_{\underline{xu}}$ = شما رضایت می‌دهید که X، A را در قبال شما انجام دهد.

= دلتان می‌خواهد که X، در قبال شما A را انجام دهد.

جملات تجویزی نظیر « $MA_{\underline{A}}$ » از اعضای ضعیف تر خانواده جملات امری اند. آنها بیان‌گر رضایت ما نسبت به فعل هستند، اما لزوماً میل مثبت ما به این که این عمل رخ دهد را بیان نمی‌کنند. می‌توانیم به نحوی سازگار به فعل و ترک آن رضایت دهیم با این بیان که: «می‌توانید A را انجام دهید و می‌توانید A را ترک کنید». حال یک زنجیره درست ساخت دیگر:

$\sim M \sim \underline{A}$ = عمل A نمی‌تواند ترک شود.

= شما می‌پذیرید که «X نمی‌تواند انجام A را در قبال من ترک کند»

= $u: \sim M \sim \underline{A} \underline{xu}$ = مطالبه می‌کنید که X، در قبال من A را انجام دهد.

«MA» ضعیفتر و « $\sim M \sim A$ » قوی تر از «A» است. (۱۳)

قاعده استنتاج G1، این اصل است که «A بلا اشکال است» مستلزم آنست که «A» می تواند انجام شود». G1 صرف نظر از این که چه زنجیره درست ساخت امری جایگزین «A» شود معتبر و برقرار است: (۱۴)

$$G1 \quad \boxed{RA \rightarrow MA}$$

با فرض این قاعده و قواعدی برای «M»، «O» و «R»، می توانیم عکس این استلزام (یعنی از «MA» به «RA») را هم ثابت کنیم. در آن صورت هر یک از این دو منطقاً مستلزم دیگری است. بدین ترتیب پذیرش یکی از آنها فرد را به پذیرش دیگری ملتزم می کند. اما تمایز میان این دو محو نمی شود. «RA» یا درست است یا نادرست. پذیرفتن «RA» باور به این امر است که چیزی در این میان صادق است. اما «MA» نه صادق است و نه کاذب، پذیرفتن «MA» اعتقاد به چیزی نیست، بلکه اراده کاری است. یعنی رضایت به اینکه کاری انجام گیرد.

پاره ای از قواعد استنتاج ما در مورد «M» و « \blacksquare » مستلزم انواع جدیدی از جهانها است. یک پیشوند جهانی^{۵۰} هر زنجیره ای از صفر (۰) یا بیشتر حروف از مجموعه $\langle W, D, H, P, a, b, c, \dots \rangle$ است که $\langle a, b, c, \dots \rangle$ مجموعه حروف کوچک است. در این جا «P»، «PP»، «PPP» و... «جهانهای تجویز»^{۵۱} هستند که بیشتر شبیه جهانهای ناظر به تکلیف^{۵۲} هستند. جهان تجویز که وابسته به جهان مفروض W1 است، جهان ممکن است که متضمن و در بردارنده احکام اخباری از W1 و مجموعه ای جملات امری است که به اعمالی توصیه می کند که توأمأً بواسطه جملات تجویزی W1 تجویز شده است. قواعد استنتاج G2 تا G4 (که در برهان GR ما به کار نخواهد رفت) بر تجویزها حاکم است و بسیار به قواعد تکلیف نگرانه شبیه اند. G2 و G3 صرف نظر از این که چه جفت فرمولهای خوش ساختی نقیضی جایگزین «A» / « $\sim A$ » شوند، برقرارند:

$$G2 \quad \boxed{\begin{array}{c} \downarrow \\ \sim MA \rightarrow P : \sim A \\ \text{از مجموعه ای تهی یا هر زنجیره ای از Pها استفاده می کند} \end{array}}$$

در G2، پیشوند جهانی گام بدست آمده، یا باید همانند گام قبل باشد یا باید همانند آن باشد با این تفاوت که یک یا بیشتر P در پایان بیافزاید.

$$G3 \quad \boxed{\begin{array}{c} \downarrow \\ \sim MA \rightarrow P : A \rightarrow A \\ \text{زنجیره تازه ای از Pها را به کار می برد} \end{array}}$$

در G3، پیشوند جهانی گام به دست آمده، باید همانند گام قبلی باشد، با این تفاوت که زنجیره ای تازه (زنجیره ای که در خطوط قبلی یافت نمی شود) از یک یا بیشتر P در پایان را بیافزاید. G4 جمله اخباری تکلیفی را نشان می دهد که به صورت قاعده در آمده است، یعنی G4 صرف نظر از این که چه زنجیره درست ساخت توصیفی یا تکلیفی جانشین «A» شود، معتبر است:

$$G4 \quad \boxed{P \cdot A \rightarrow A}$$

در G4 پیشوندهای جهانی در گام های استنتاج شده یا در حال استنتاج باید یکسان باشند، با این تفاوت که یک یا بیشتر P به پایان آن اضافه شود. «■» یک عمل گر موجه و تا اندازه ای شبیه «□» است:

۴- حاصل آوردن «■» قبل از هر زنجیره درست ساختی یک زنجیره درست ساخت است.

«■» یا به صورت «در هر موقعیت واقعی یا فرضی» ترجمه می شود یا به صورت «در هر جهان ممکن» که اصول بنیادین اخلاقی واحدی دارد، همچون جهان واقعی صادقند. «□» حال یک زنجیره درست ساخت را با استفاده از «■» می بینیم:

$$\begin{aligned} &= \text{اگر فعل } A, F \text{ است یا بود، پس فعل } A \text{ باید انجام گیرد.} \\ &= \text{در هر مورد واقعی یا مفروضی اگر فعل } A, F \text{ باشد، در آن صورت} \\ &\quad \text{فعل } A \text{ باید انجام گیرد.} \end{aligned} \quad \blacksquare (FA \supset OA)$$

فرض کنید که فعل A هم ممکن است ویژگی F را داشته باشد هم ممکن است نداشته باشد (برای مثال، ممکن است لذت را به حداکثر برساند یا نرساند) در عین حال اگر داشته باشد در آن صورت A همان کاری است که باید انجام گیرد. ما برای بیان این مطلب از شکل «■(FA ⊃ OA)» استفاده می کنیم. «■(FA ⊃ OA)» برای بیان این مطلب خیلی ضعیف است (چرا که این زنجیره درست ساخت در صورتی که «FA» کاذب باشد صدق بی اهمیتی دارد). «□(FA ⊃ OA)» خیلی قوی است (چرا که چنین استلزامی در کار نیست). از این رو "■" را به کار می بریم تا دعاوی ناظر به این که در موقعیت های فرضی چه چیزی درست یا نادرست است را صورت بندی کنیم (همچون

موقعیت‌های دقیقاً معکوس مفروض).^۲

ما اصل تعمیم‌پذیری را به شکل نمادین صورت‌بندی می‌کنیم:

U اگر عمل A مجاز باشد، در آن صورت برخی ویژگی‌های کلی (یا ترکیبی از چنین ویژگی‌هایی) F وجود دارد به طوری که (۱) فعل A، F است و (۲) در هر مورد واقعی یا مفروضی هر عملی که F باشد، مجاز است.

$$(RA \supset (\exists F)(FA \cdot \blacksquare(X)(FX \supset RX)))$$

G5 و G6 صورت‌های مشتمل بر «بلا اشکال» و «باید» متناظر با قواعد استنتاج هستند، اینها صرف نظر از این که چه زنجیره درست ساختی از جملات امری جایگزین «A» می‌شود، و چه متغیری مربوط ویژگی کلی، جایگزین "F" شود، و چه متغیر ناظر عملی جایگزین «X» شود، معتبرند.

G5	$RA \rightarrow (\exists F)(FA \supset \blacksquare(X)(FX \supset RX))$
G6	$OA \rightarrow (\exists F)(FA \supset \blacksquare(X)(FX \supset OX))$

در G5 و G6، پیش‌وندهای جهانی گام‌های استنتاج شده و در حال استنتاج باید یکی باشند و مشتمل بر هیچ «W» نشوند. این قید مانع آن می‌شود که بتوانیم ثابت کنیم که نقیض‌های تعمیم‌پذیری تناقض منطقی دارند. (فکر نمی‌کنم آنها متناقض باشند).

قواعد مربوط به «■» شبیه قواعد «□» است. پیش‌وندهای بسط یافته جهانی ما را که «H»، «HH» و «HHH» را به کار می‌برد، به یاد آورید، اینها جهان‌های مربوط به موقعیت مفروض^{۵۳} را باز می‌نماید که جهان‌های ممکن هستند که اصول بنیادین اخلاقی مشترکی همچون اصول مربوط به جهان واقعی (یا جهان دیگری که جهان H به آن وابسته است) دارند. G7 و G8 صرف نظر از این که چه جفت زنجیره‌های خوش ساخت متناقضی جایگزین «~A» / «A» می‌شود، معتبر است:

G7	$\blacksquare A \rightarrow H \cdot A$ <p>از یک زنجیره تهی یا هر زنجیره‌ای از Hها را استفاده می‌کند.</p>
----	--

در G7 پیشوندهای جهانی، در گام‌های استنتاج شده و در حال استنتاج یا باید عین آن باشد یا مانند آن باشد با این تفاوت که یک یا بیشتر H در انتهای آن افزوده شود.

G8

$$\sim \blacksquare A \rightarrow H \therefore \sim A$$

↓

زنجیره تازه ای از H ها را به کار می برد.

در G8، گام به دست آمده پیشوند جهانی باید شبیه گام پیشین باشد، با این تفاوت زنجیره ای تازه (از زنجیره ای که در خطوط پیشین یافت نمی شود) مشتمل بر یک یا بیشتر H در پایان افزوده شود. بنابر قاعده G9 (که در برهان ما از قاعده طلایی به کار نخواهد رفت) «□» و «■» تا وقتی پیشوند زنجیره درست ساختی توصیفی باشند، معادل هم هستند. G9 صرف نظر از این که چه زنجیره درست ساخت توصیفی جایگزین «A» شود، معتبر است.

G9

$$\blacksquare A \leftrightarrow \square A$$

آخرین نماد «*» است که همراه حروف مربوط به وصف کلی به کار می رود تا توصیف کامل یک عمل بر حسب تعابیر کلی را نشان دهد. حال، قاعده ای برای بر ساختن زنجیره درست ساختی همراه «*» همراه با یک مثال:

۵. حاصل نوشتن «F»، «G»، «H» یا اینها همراه با پریم آنگاه «*» و آنگاه یک زنجیره درست ساخت امری، به تنهایی یک زنجیره درست ساخت توصیفی است.

$F = F^*A$ توصیف کاملی از فعل A بر حسب الفاظ و تعابیر جهان شمول و کلی است.
 $F = F^*A$ توصیف فعل A بر حسب الفاظ و تعابیر جهان شمول و کلی است که مشتمل بر تمامی ویژگی های کلی A می شود.

«F*A» همانند این زنجیره درست ساخت بلندتر است:

$$(FA \cdot (G)(GA \supset \square(X)(FX \supset GX)))$$

$F = F^*A$ ، A است و هر ویژگی کلی G که A دارد جزئی از F به حساب می آید.

$F = F^*A$ ، A است و به ازای هر ویژگی کلی G که A دارد، منطقاً ضروری است که هر فعلی که F است، G هم باشد.

ما این قاعده استنتاج متناظر (G10) را می پذیریم که ما را مجاز می دارد تا میان «F*A» و این

زنجیره درست ساخت طولانی تر در نوسان باشیم. $G10$ صرف نظر از این که چه حروف مربوط به وصف کلی خاصی جایگزین «F» و «G» شود و چه زنجیره درست ساخت امری جایگزین «A» شود و چه متغیر ناظر به عملی جایگزین «X» شود، معتبر است.

$$G10 \quad \boxed{F * A \leftrightarrow (FA \cdot (G)(GA \supset \square(X)(FX \supset GX)))}$$

بنابر $G11$ که آخرین قاعده استنتاج ماست، هر فعلی توصیفی کامل بر حسب الفاظ و تعابیر کلی را داراست (هرچند، نوشتن آن بسیار طولانی باشد). $G11$ یک اصل موضوعه است به ما اجازه می دهد تا زنجیره درست ساخت « $(X)(\exists F)F * X$ » را در هر خطی از برهان وارد کنیم:

$$G11 \quad \boxed{\rightarrow (X)(\exists F)F * X}$$

از «*» برای صورت بندی نمادین «موقعیت دقیقاً مشابه» استفاده می کنیم. یک مثال بزنم. فرض کنیم « Amx » نشان دهنده حمله من به X است. فرض کنید که این فعل دارای توصیف کامل F باشد:

$$F * Amx = \text{حمله کردن من به } X \text{ وصف کلی کامل } F \text{ را داراست.}$$

اجازه دهید به جزئیات این قضیه بپردازیم؛ فرض کنید « G »، « G' »، ... ویژگیهای کلی را نشان می دهند که شامل ویژگی هایی مانند منطقدان بودن می شود. « H »، « H' »، ... را ویژگی های عام X را نشان می دهد که شامل دانشجویی فقیر بودن است. « R »، « R' » ... را نشان دهنده نسبت میان X و من در نظر می گیریم که می تواند دانشجویی من بودن باشد. اینک ویژگی F چنین چیزی به نظر می رسد که این موقعیت واقعی را توصیف می کند:

$$F * Amx = \text{«حمله } X \text{ به من» فعل شخصی است که } G, G' \text{ است و حمله به کسی است}$$

که H, H' و ... است و به صورت های R, R' ... با من نسبت دارد.

حال، موقعیت دقیقاً مشابهی را تجسم می کنیم اگر ما موقعیتی را تصور کنیم که حمله X' به من همان ویژگی F را دارا باشد.

$$F * Amx = \text{حمله } X' \text{ به من فعل شخصی است که } G, G' \text{ است و حمله به کسی است}$$

که H, H' و ... است و به صورت های R, R' ... با X در ارتباط است.

در این موقعیت دقیقاً مشابه مفروض، X دقیقاً به جای من قرار دارد و من دقیقاً به جای X' قرار دارم. همه ویژگی های کلی و مناسبات ما هم جابجا شده است.

اینک، می‌توانیم این قضیه فرعی مربوط به موقعیت معکوس تعمیم‌پذیری را به صورت نمادین بیان کنیم:

U^* اگر انجام A در قبال X توسط شما بلااشکال باشد، آنگاه انجام A در قبال شما توسط X در موقعیتی مشابه بلااشکال خواهد بود.
 = اگر انجام A در قبال X توسط شما بلا اشکال باشد، آنگاه به‌ازای ویژگی کلی F ، F توصیف کاملی از انجام A در قبال X توسط شما بر حسب تعابیر کلی است و در هر مورد واقعی یا مفروضی اگر انجام A در قبال شما توسط X ، F باشد، در آن صورت انجام A به‌دست X در قبال شما، بلا اشکال خواهد بود.
 $(RA_{ux} \supset (\exists F)(F^* A_{ux} \bullet (FA_{xu} \supset RA_{xu})))$

ما قاعده طلایی (که بالاترین اهمیت را دارد) را نیز می‌توانیم به صورت نمادین صورت‌بندی کنیم:

GR با دیگران آن‌گونه رفتار کن که خوش داری در موقعیتی مشابه با تو آنگونه رفتار شود.
 = اقدام به انجام A در قبال X را با عدم رضایت به این‌که در موقعیتی مشابه A در قبال شما انجام گیرد، ترکیب نکنید.
 = اینها را ترکیب نکن (۱) پذیرفتن اینکه « A را در قبال X انجام بده» (۲) عدم پذیرفتن اینکه «به‌ازای ویژگی کلی F ، F توصیف کاملی بر حسب تعابیر کلی از انجام یافتن A به‌دست من در قبال X است و در هر مورد واقعی یا فرضی اگر انجام دادن A به‌دست X در قبال من F باشد، در آن صورت X می‌تواند A را در قبال من انجام دهد».
 $\sim(\underline{u} : A_{ux} \bullet \sim \underline{u} : (\exists F)(F^* A_{ux} \bullet (FA_{xu} \supset MA_{xu})))$

در عین حال که ما مشغول به صورت‌بندی نمادین قاعده طلایی هستیم، در این جا دو اصل سازگاری دیگر را نیز که در بخش ۲ این گفتار به آنها اشاره کردیم، نمادپردازی می‌کنیم:

بی طرفی: دربارهٔ اعمال مشابه، فارغ از افراد دخیل در آنها، ارزش گذاری های یکسانی بکنید.

= تنها در صورتی این جمله را بپذیرید که «فعل A مجاز است» که بپذیرید «هر عمل دقیقاً یا به لحاظ مورد نظر مشابه با فعل A، مجاز است».

= تنها در صورتی این جمله را بپذیرید که «فعل A مجاز است» که بپذیرید «به ازای ویژگی عام F، فعل A، F است و در هر مورد واقعی یا فرضی هر فعلی که F است مجاز است»

$$\sim(\underline{u} : \underline{RA} \cdot \sim \underline{u}(\exists F)(FA \cdot \blacksquare(X)(FX \supset RX)))$$

ضابطهٔ قانون جهان شمول: تنها به گونه ای عمل کن که اراده کنی هر کسی در موقعیتی مشابه، فارغ از گوناگونی های مفروض در زمان یا افراد، آن گونه عمل کند. (۱۵)

= اقدام به انجام A را با عدم رضایت به این که هر عمل مشابهی در موقعیتی مشابه انجام گیرد، ترکیب نکن.

= اینها را ترکیب نکن (۱) پذیرفتن این که «A را انجام بده» و (۲) عدم پذیرفتن «به ازای ویژگی عام F، F توصیف کاملی است بر حسب لفاظ کلی از عمل A توسط من و در هر موقعیت واقعی یا فرضی هر عملی که F باشد می تواند انجام گیرد.»

$$\sim(\underline{u} : A\underline{u} \cdot \sim \underline{u} : (\exists F)(F * A\underline{u} \cdot \blacksquare(X)(FX \supset MX)))$$

از آن جا که «موقعیت مشابه»، موارد مفروضی که من به جای هر کسی که در معرض عمل من است را شامل می شود، «ضابطهٔ قانون جهان شمول»، GR تعمیم یافته ای است که به طور مساوی به مواردی که بیش از دو نفر درگیر فعل اند، اطلاق می شود و همچنین می تواند به موقعیتی که تنها یک فرد دخیل است (مثلاً مواردی که عمل کنونی من به آینده خود من آسیب می رساند) اطلاق می شود.

۶. برهان نمادین GR^{۵۴}

پیش از آن که به برهان قاعده طلایی پردازیم، مروری بر تصویر کلی تر آن می‌کنیم. این گفتار را با بیانی اجمالی درباره ابعاد گوناگون عقلانیت اخلاقی آغاز کردیم. آنگاه توجه خود را نخست به عقلانیت در شکل سازگاری و سپس به یکی از اصول سازگاری، یعنی قاعده طلایی محدود ساختیم. لازم شد GR را با دقت صورت بندی کنیم تا از لوازم نامعقول احتراز کنیم. ما به چنین بیانی دست یافتیم:

قاعده طلایی	GR از چنین ترکیبی نهی می‌کند:
با دیگران تنها به گونه ای رفتار کن که خوش داری در موقعیتی مشابه با تو آنگونه رفتار شود.	<ul style="list-style-type: none"> من کاری را در قبال دیگری انجام دهم. دلتم نخواهد که در موقعیتی مشابه این کار در قبال من انجام گیرد.

پس از آن که به اجمال برهانی آشنا و شهودی به سود قاعده طلایی آوردیم، اشاره کردیم که برای الحاق GR و برهانش به چارچوب نظامی منطقی باید اصل بی طرفی را اضافه کنیم و اصل باوجدان بودن را تقویت کنیم. برای این که چنین کاری را به انجام رسانیم، دستگاهی منطقی را مطرح کردیم. و حالا آماده‌ایم تا برهانی صوری به سود قاعده طلایی را ارائه دهیم.

برهان ما این چنین می‌باشد. (#) گامهایی را مشخص می‌کند که قواعد استنتاج جدید به کار می‌بریم):

$$[\cdot \cdot \sim (u: A_{ux} \cdot \sim u: (\exists F)(F * A_{ux} \cdot \blacksquare (FA_{xu} \supset MA_{xu})))]$$

- ۱ فرض: $(u: A_{ux} \cdot \sim u: (\exists F)(F * A_{ux} \cdot \blacksquare (FA_{xu} \supset MA_{xu})))$
- ۲ $\cdot \cdot u: A_{ux}$ (از ۱)
- ۳ $\cdot \cdot \sim u: (\exists F)(F * A_{ux} \cdot \blacksquare (FA_{xu} \supset MA_{xu})))$ (از ۱)
- ۴ $u \cdot \cdot \sim (\exists F)(F * A_{ux} \cdot \blacksquare (FA_{xu} \supset MA_{xu})))$ (از ۳)
- ۵ $u \cdot \cdot A_{ux}$ (از ۲)
- ۶ برای استنتاج « RA_{ux} » به این نیاز داریم). فرض $u: \sim RA_{ux}$
- ۷ $u \cdot \cdot O \sim A_{ux}$ (از ۶)
- ۸ $u \cdot \cdot \sim A_{ux}$ (از ۷)
- ۹ $u \cdot \cdot RA_{ux}$ (از ۵، ۶، ۷ نقیض ۸ است)
- # ۱۰ $u \cdot \cdot (\exists F)(FA_{ux} \cdot \blacksquare (X)(FX \supset RX))$ (از ۹ بنابر G5)

- ۱۱ $u.\dot{.}(GA_{ux}\cdot\blacksquare(X)(GX\supset RX))$ (از ۱۰)
- ۱۲ $u.\dot{.}GA_{ux}$ (از ۱۱)
- ۱۳ $u.\dot{.}\blacksquare(X)(GX\supset RX)$ (از ۱۱)
- # ۱۴ $u.\dot{.}(X)(\exists F)F^*X$ (بنابر قاعده G11)
- ۱۵ $u.\dot{.}(\exists F)F^*A_{ux}$ (از ۱۴)
- ۱۶ $u.\dot{.}H^*A_{ux}$ (از ۱۵)
- # ۱۷ $u.\dot{.}(HA_{ux}\cdot(F)(FA_{ux}\supset\Box(X)(HX\supset FX)))$ (از ۱۶ بنابر G10)
- ۱۸ $u.\dot{.}HA_{ux}$ (از ۱۷)
- ۱۹ $u.\dot{.}(F)(FA_{ux}\supset\Box(X)(HX\supset FX))$ (از ۱۷)
- ۲۰ $u.\dot{.}(GA_{ux}\supset\Box(X)(HX\supset GX))$ (از ۱۹)
- ۲۱ $u.\dot{.}\Box(X)(HX\supset GX)$ (از ۲۰ و ۱۲)
- ۲۲ $u.\dot{.}(F)\sim(F^*A_{ux}\cdot\blacksquare(FA_x\supset MA_{xu}))$ (از ۴)
- ۲۳ $u.\dot{.}\sim(H^*A_{ux}\cdot\blacksquare(HA_{xu}\supset MA_{xu}))$ (از ۲۲)
- ۲۴ $u.\dot{.}\sim\blacksquare(HA_{xu}\supset MA_{xu})$ (از ۲۳ و ۱۶)
- # ۲۵ $uH.\dot{.}\sim(HA_{xu}\supset MA_{xu})$ (از ۲۴ بنابر قاعده G8)
- ۲۶ $uH.\dot{.}HA_{xu}$ (از ۲۵)
- ۲۷ $uH.\dot{.}\sim MA_{ux}$ (از ۲۵) ←
- ۲۸ $uH.\dot{.}(X)(HX\supset GX)$ (از ۲۱) ←
- ۲۹ $uH.\dot{.}(HA_{xu}\supset GA_{xu})$ (از ۲۸) ←
- ۳۰ $uH.\dot{.}GA_{xu}$ (از ۲۹ و ۲۶) ←
- # ۳۱ $uH.\dot{.}(X)(GX\supset RX)$ (از ۱۳ بنابر G7) ←
- ۳۲ $uH.\dot{.}(GA_{xu}\supset RA_{xu})$ (از ۳۱) ←
- ۳۳ $uH.\dot{.}RA_{xu}$ (از ۳۲ و ۳۰) ←
- ۳۴ $uH.\dot{.}MA_{xu}$ (از ۳۳ بنابر G1) ←
- ۳۵ $\dot{.}\sim(u:A_{ux}\cdot\sim u:(\exists F)(F^*A_{ux}\cdot\blacksquare(FA_{xu}\supset MA_{xu})))$
 (از ۱؛ ۲۷ نقیض ۳۴ است)

هر چند این برهان دشوار است، شما باید بتوانید هر گام (مقدمه) را جداگانه به دست آورید و درستی هر گامی که نتیجه می شود را درک کنید.

برهان به شکلی متعارف شروع می شود، یعنی نقیض آنچه می خواهیم اثبات کنیم را فرض می کنیم [برهان خلف] و آنگاه سعی می کنیم به تناقض برسیم. بلافاصله در مقدمه ۴ و ۵ به این مطلب می رسیم (که ۵ خطاب به شما است):

مقدمه ۴

خط (مقدمه) ۵

در موقعیتی دقیقاً مشابه X نمی تواند A را در قبال من انجام دهد.

A را در قبال X انجام بده

با استفاده از مقدمه ۴ این مقدمات کلیدی را به دست می آوریم:

- ۱۶ بگذار H توصیفی کامل از انجام عمل A به دست من در قبال X باشد.
- ۱۷ در موقعیتی مفروض، انجام A به دست X در قبال من، H است.
- ۱۸ در موقعیتی مفروض، X نمی تواند A را در قبال من انجام دهد.
- برای این که این جمله را (اشکالی ندارد A را در قبال X انجام دهم) بدست آوریم، از مقدمه ۵ استفاده می کنیم:

- ۶: فرض کنید اشکال دارد که A را در قبال X انجام دهم.
- ۷: من نباید A را در قبال X انجام بدهم.
- ۸: A را در قبال X انجام نده (این خطاب به خود شماست).
- ۹: اشکالی ندارد A را در قبال X انجام دهم (۸ نقیض ۵ است).

سپس ما اصل تعمیم پذیری را بنابر جمله «اشکالی ندارد A را در قبال X انجام دهم» به کار می بریم تا این جمله را به دست آوریم: «هر فعلی که از هر نظر یا از لحاظ مورد نظر شبیه با انجام A به دست من در قبال X است، بلا اشکال خواهد بود». ما تصریح می کنیم که G در این جا مجموعه اخلاقاً مرتبطی از ویژگی هاست بدین صورت:

- ۱۲ انجام A در قبال X به دست من، ویژگی G را دارد.
- ۱۳ هر فعلی که ویژگی G را دارد بلا اشکال خواهد بود.

ما در چند گام بعدتر به تناقض می رسیم:

- ۱۶ H توصیف کاملی از انجام عمل A توسط من در قبال X است. (بالا)
- ۱۲ «انجام عمل A به دست من در قبال X» ویژگی G را دارد. (بالا)
- ۲۱ پس G بخشی از H است و هر فعلی که H است G [هم] است.
- ۲۶ در موقعیت مفروض ما، «انجام عمل A به دست X در قبال من»، H است. (بالا)
- ۳۰ پس در موقعیت مفروض ما، «انجام A به دست X در قبال من» G است.
- ۱۳ هر فعلی که ویژگی G را دارد، بلا اشکال خواهد بود. (بالا)
- ۳۳ پس در موقعیت مفروض ما، «انجام A به دست X در قبال من» بلا اشکال است.
- ۳۴ پس در موقعیت مفروض ما، X می‌تواند A را در قبال من انجام دهد.
- از آنجا که ۳۴ نقیض ۲۷ است. نتیجه‌مان را استنتاج می‌کنیم. و این پایان برهان قاعده‌طلایی مورد نظر ماست: (۱۶)

همواره با دیگران به گونه‌ای رفتار کن که خوش داری با تو آنگونه رفتار شود.
این است خلاصه قانون [تورات] و [صُحُف] پیامبران. (متی ۱۲: ۷)

پی‌نوشت‌های نویسنده

(۱) رویکردی که من در اینجا به عقلانیت اخلاقی مطرح کرده‌ام، طرحی اجمالی و ناقص دارد. کتاب من تحت عنوان:
Foraml Ethics: London and NewYork: Routledge, 1996

شرح و بیان کاملتری را در بر دارد، فصل ۷ تا ۹ کتاب من تحت عنوان:

Ethics: A Contemporary Introduction (London and NewYork: Routledge, 1998)

همین مطالب را به شکلی ساده‌تر بیان می‌کند. همچنین بنگرید به کتاب کانت تحت عنوان:

Groundwork of the Metaphysics of Moral (NewYork: Harppr & Row, 1964)

و کتاب:

R. M. Hare *Freedom and Reason* (NewYork: oxford university press, 1963)

(۲) توسل به سازگاری در فلسفه اخلاق اغلب مبهم و محل شک و شبهه است. بخشی از هدف من آنست که
هنجارهای مربوط به سازگاری را واضح و قابل دفاع سازم تا در تفکر اخلاقی سودمند باشد.

(۳) به نظر من وظایف ناظر به سازگاری نیازمند این چنین قیدی است: «تا آنجا که بتوانید در این صورتها سازگار باشید
و در اثر التزام به سازگاری، هیچ فاجعه‌ای بوجود نیاید...». این قید در مورد قاعده‌طلایی هم بکار می‌رود. این
قید را همیشه تلویحی در نظر داریم.

(۴) برای بحث بیشتر درباره «[C]» و منطق ضرورت علی، بنگرید به صفحات ۴۷۸-۳۳۷ کتاب:

Arthur, Burk: *Chance, Cause, Reason* (Chicago:University of Chicago Press, 1977)

(۵) از این رو، آنچه خواهید که مردم با شما کنند شما نیز بدیشان همچنان کنید؛ زیرا این است تورات و صحف انبیاء (ترجمه کتاب مقدس، ترجمه قدیم، ۱۹۰۳، چاپ جدید ۲۰۰۲ (انتشارات ایلام) ص ۱۰۹۳ .

(6) Literal golden rule(LR)

(۷) پیشنهاد برخی آن است که ما GR را تنها به اعمال «کلی» (همچون رفتار محبت آمیز با فردی) اطلاق کنیم و نه در مورد اعمال «خاص و جزئی» (همچون برداشتن آپاندیس یک نفر). اما مورد آخر، عملی عام و کلی را بکار برده بود، پس این قید مشکلی را حل نمی کند.

(۸) برای مبحثی درباره اصل بنگرید به مقاله من با مشخصات زیر:

"Acting commits one to ethical beliefs", *Analysis*, 42(1983), P. 40-43.

(۹) برای مبحثی راجع به اصل « $\square(RA \supset MA)$ » بنگرید به مقاله من:

"How incomplete is prescriptivism?" *Mind* 93 (1984), 103-107.

دو اصل من یعنی « $\square(RA \supset MA)$ » و « $\square(OA \supset MA)$ » مفروض می گیرد که نقیض های با وجدان بودن مستلزم ناسازگاری عمیق منطقی است. فردی که این مطلب را نپذیرد اما در عین حال گمان کند که نقیض های با وجدان بودن به نحوی قابل مناقشه اند، می تواند این اصول ضعیف تر را تأیید کند « $(RA \supset MA)$ » و « $(OA \supset MA)$ » و روایت های ضعیف تر قواعد متناظر استنتاج؛ برهان قاعده طلایی در پایان این گفتار هم به کار می آید.

(10) Proper names

(۱۱) مورد اخیر به دو قید فنی نیاز دارد. فرض کنید که ما یک سور مشتمل بر یک متغیر ناظر به عمل را حذف کنیم و زنجیره درست ساخت امری را جایگزین آن متغیر کنیم. در آن صورت ما باید مطمئن باشیم که (۱) این Wff امری هیچ متغیری را در بر ندارد که در سوری که در زنجیره درست ساخت مستتج وجود دارد، یافت شود و (۲) اگر ما سوری وجودی را حذف کنیم، زنجیره درست ساخت امری جایگزین باید حرف بزرگ دارای خط زیری باشد که متغیر ناظر عمل نیست و پیشتر در برهان مطرح نشد.

(۱۲) حروف بزرگ بسته به زمینه ای که در آن به کار می روند کاربردهای متنوعی دارند. برای مثال در « $(M.Ma) \supset (Mbc \supset MA)$ » «M» نخست به جای یک گزاره و سپس به جای ویژگی یک فرد و سپس به جای رابطه میان افراد و در نهایت به جای «می تواند» به کار رفته است، معمولاً واضح تر آنست که حروف متفاوتی برای این موارد به کار رود.

(۱۳) ربط و نسبت میان جملات تجویزی و جملات امری استاندارد غامض و پیچیده است. بنگرید به کتاب:

"Formal Ethics" Clondon and NewYork: Routledge, 1996) pp:185-186 (مقاله)

و مقاله من: "How incomplete is prescriptivism?" *Mind* 93 (1984) pp:103-7

(۱۴) اعتقاد به این که یک فعل بلا اشکال است، فرد را به رضایت به این امر ملتزم می کند که آن کار انجام گیرد (یا به طور مساوی دلش بخواهد که انجام گیرد). ما می توانیم واژه هایی نظیر «تأیید کردن»، «پذیرفتن»، «معدود دانستن»

«روا داشتن» به یک معنا به کار بریم. معنای «رضایت داشتن» که ذهن ما به آن اشاره دارد نگرش درونی ای می باشد و در مقابل اکراه قلبی (کراهت داشتن، نپذیرفتن، نهی کردن، مخالفت کردن) از عمل است. رضایت مندی در این جا طرز تلقی حداقلی است و لزومی ندارد در بیرون هم از فعل حمایت یا جانبداری یا پذیرفته شود. این امر هم با رضایت داشتن با این که A انجام گیرد هم با رضایت دادن به این که A انجام نگیرد، سازگار است.

(۱۵) «ضابطه قانون جهان شمول» من مشابه اصل ایمانوئل کانت است بیان اصل او چنین مشهور است: «بر طبق آن دستوری عمل که بتواند همزمان به صورت قانونی جهان شمول در آید». بسته به این که این اصل چگونه تعبیر و تفسیر شود می تواند کاملاً با اصل من متفاوت باشد.

(۱۶) اگر در پی تمرین چالش برانگیزی هستید، بی طرفی و ضابطه قانون جهان شمول را اثبات کنید.

پی نوشت های مترجم:

* مشخصات کتابشناسی مقاله به شرح زیر است:

“A Formalized Ethical Theory”: in Harry J.Gensler, *Inroduction to logic*, NewYork, Routledge, 2002, Ch.11, P.229- 253.

1. to formalize
2. to formulate
3. Practical Rationality
4. Factual understanding
5. biases
6. Self-Knowledge
7. Imagination
8. Consistency
9. Holistic rationality
10. Practical Wisdom
11. intuitively obvious
12. factual acouracy
13. belief logic
14. logicality norms
15. valid
16. ends-means Consistency
17. Conscientiousness
18. Impatriority
19. Golden Rule

20. Formula of universal law
21. different circumstances
22. defective desires
23. same-Situation
24. exactly similar
25. relevantly similar
26. our present reaction to a hypothetical case
27. good form
28. bad form
29. don't Combine form
30. if-then form
31. Cognitive dissonance
32. may
33. permissive
34. permissibility judgment
35. perscriptivity principle
36. Hare's law
37. ought judgment
38. Universalizability principle
39. Univesal property
40. evaluative term
41. pointer Word
42. corollary
43. quantifier
44. Individual Variable
45. Individual Constant
46. univessal-property Variable
47. action variable
48. prefixing
49. wff
50. Word prefix
51. permission words
52. deontic worlds
53. hypothetical situation Worlds
54. The Symbolic GR proaf